

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند متعال را شکر گزارم که توفیق شرکت در این گردهمایی ارزشمند را به بنده عطا فرمود. مشکلات اقتصادی کشور عزیزمان به قدری فزاینده شده است که ثبات سیاسی را تهدید می‌کند. اما آنچه این تهدید را به مرحله نگران کننده‌ای رسانده است بی‌تفاوتی رئیس‌جمهور و وزیر اقتصاد و رئیس بانک مرکزی و دیگر مقامات پولی و مالی کشور از بحران اقتصادی است. این آقایان به همین قدر بسنده کرده‌اند که بگویند ما از مشکلات معیشتی توده‌های مردم اطلاع داریم و خود را در غم آنان شریک می‌دانیم. و سپس چنین می‌گویند که مردم مستضعف به دو دلیل حق اعتراض ندارند. دلیل اول این است علت اصلی این بحران‌های اقتصادی تحریم‌ها و جنگ بوده است و لذا راهکاری ندارد جز آنکه بتوان با مذاکره به صلح و سازش رسید تا تحریم‌ها لغو شود و جنگ به پایان برسد و سرمایه‌گذاری‌های خارجی به کشور سرازیر شود تا بدان وسیله اقتصاد کشور به شکوفایی برسد و مشکلات معیشتی مردم حل شود. دلیل دوم این است که توده‌های مردم مستضعف و نخبگان انقلابی باید بدانند که هرگونه اعتراض یا نقد سیاست‌های دولت در واقع خلاف وفاق و وحدت است.

نمایندگان مجلس نیز به جز معدودی سکوت اختیار کرده‌اند و چنین وانمود می‌کنند که چون مجلس به دلایل نامعلوم بسته است نمی‌توانند صدای توده‌های مردم باشند. متأسفانه قبلاً هم که مجلس تعطیل نبود از اکثریت نمایندگان مجلس اقدامات مؤثری ندیدیم که بتواند نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشور را همسو با رهنمودهای امام شهیدمان تقویت کند.

امپراطوری‌های رسانه که نوعاً از سیاست‌های دولت حمایت می‌کنند به برکت پشتوانه‌های عظیم مالی توانسته‌اند به جایی برسند که به پیشرفته‌ترین ابزارهای علمی در هنر رسانه مجهز شده‌اند به گونه‌ای که می‌توانند از یک‌سو مردمان سست اراده ضعیف‌الایمان را به بیراهه ببرند و از سوی دیگر بخش‌هایی از نخبگان و روشنفکران جامعه را بفریبند و در مقابل ارزش‌های انقلاب اسلامی قرار دهند.

شما فرزندان عزیز من که انجمن‌های علمی اقتصاد در سراسر کشور را دبیری و نمایندگی می‌کنید منطقاً انتظار داشتید که بنده بحث خود را از نقد علم اقتصاد متعارف آغاز کنم و ریشه مشکلات اقتصادی کشورمان را در تبعیت از قوانین جهان شمول اقتصادی بدانم. اما اگر به درستی

دقت کرده باشید رویکرد و روش بنده در معرفی اوضاع اقتصادی کشور به شرحی که حضورتان عرض کردم این بود که سه حوزه اقتصاد و سیاست و فرهنگ را در ارتباط با یکدیگر ببینم تا بتوانم ریشه‌های فکری در ظهور بحران‌های اقتصادی در کشورمان را به شرحی که عرض خواهم کرد به درستی تبیین کنم.

از دیدگاه بنده شناخت ریشه‌های فکری در مشکلات و بحران‌های اقتصادی کشور بسیار ساده است. آنقدر ساده و روشن که گاهی دیده نمی‌شود. حتی اگر برای بیش از چهل سال نیز تذکر داده شود هنوز نخبگان و روشنفکران جامعه از کنارش می‌گذرند. چرا؟ زیرا که فریب دستگاه فکری اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال را خورده‌اند و متأسفانه از حقیقت فریب‌خوردگی خویش بی‌خبرند. حدود چهل و پنج سال قبل بود که برای نخستین بار در حوزه علمیه قم تدریس اقتصاد اسلامی را در محل دفتر جامعه مدرسین در مدرسه فیضیه آغاز کردم. بنده سه روز در هفته اقتصاد و فلسفه اقتصاد سرمایه‌داری می‌گفتم و حضرت آیت‌الله حسین مظاهری دو روز فقه اقتصاد تدریس می‌فرمودند. این دوره که یک‌سال و نیم به طول انجامید به ابتکار شخص آیت‌الله بود و برای نخستین بار بدین شیوه در حوزه علمیه قم آغاز و مدیریت شد. متأسفانه به سبب کارشکنی مسئولان وقت در وزارت علوم نتوانستیم هسته‌های اولیه تحقیق در اقتصاد اسلامی را به کمک دانش‌آموختگان آن دوره که از فضایی حوزه بودند در دانشگاه‌ها تشکیل دهیم.

شروع تدریس بنده در آن دوره این بود که دو رویکرد در تحلیل مسائل و مقولات اقتصادی را معرفی کنم. این دو رویکرد عبارت بودند از رویکرد چگونگی یا مکانیستی و رویکرد چرایی یا مبنایی. محور اصلی در رویکرد مکانیستی این است که در مطالعه قضایای اقتصادی صرفاً به بررسی سازوکارها توجه کنیم. به بیان دیگر تحلیل خودمان را به مکانیسم‌ها محدود کنیم و علم اقتصاد را در ردیف علم مکانیک بدانیم یعنی صرفاً نگرش مکانیکی داشته باشیم و فقط به ظواهر یا آنچه قابل مشاهده است توجه کنیم. در این رویکرد آنچه در عینیت مشاهده می‌شود اولاً مبنای تعریف متغیرهای اقتصادی قرار می‌گیرد و ثانیاً روابط بین آن متغیرها بر اساس تغییراتی که از همان متغیرها در عینیت ملاحظه می‌شود قابلیت توضیح خواهد داشت و ثالثاً به کمک همان روابطی که در دستگاه ریاضیات و آمار ساخته شده است می‌توان در باره تحولات اقتصادی پیش‌بینی کرد و رابعاً این همه قابلیت آن را دارد که برای تدوین و طراحی سیاستگذاری‌های اقتصادی به کار بسته شود. آنچه گفته شد ساختار اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال به شکل رایج امروزی است.

محور اصلی در رویکرد مبنایی این است که مطالعه قضایای اقتصادی در هریک از مراحل چهارگانه فوق‌الذکر مطلقاً به مشاهدات عینی محدود نمی‌شود بلکه مهم‌تر از چگونگی‌ها به چرایی‌ها پاسخ می‌دهد. چرا در رویکرد سرمایه‌داری لیبرال مفاهیم و متغیرهایی مانند انسان اقتصادی و رفتارهای مصرفی و تولیدی و خدماتی او را از عینیت انتزاع می‌کنیم؟ چرا اصل را بر این گذاشته‌ایم که مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان بنا به فطرت ذاتی که دارند حداکثر کردن مطلوبیت و لذت مادی یا حداکثر سازی سودشان را هدف قرار می‌دهند؟ چرا متغیرهایی مانند پول و کار را باید همچون کالا پنداشت که بتوان برایشان بازاری همچون بازار کالا تعریف کرد و قیمت آنها به صورت نرخ بهره و دستمزد آنها در فرآیند تأثیر و تأثر متقابل عرضه و تقاضا تعیین کرد؟ چرا باید سرمایه‌گذاری خارجی را از جنس سرمایه‌گذاری داخلی دانست و حتی بتوان آن دو را یک کاسه کرد و تأثیرات هریک در رشد اقتصادی را یکسان دانست؟ و ده‌ها سؤال دیگر از این جنس. منطقاً چنین رویکردی صرفاً مکمل رویکرد مکانیستی به علم اقتصاد نیست بلکه اقتصاددان را به فضاهای جدید معرفتی وارد می‌کند که در مقام مقایسه با رویکرد مکانیکی به مراتب می‌تواند عینیت را بهتر و دقیق‌تر توضیح بدهد و متولیان امور اقتصادی کشور را در سیاستگذاری‌ها بهتر راهنمایی کند.

چنین رویکردی را رویکرد مبنایی نامیده‌ایم زیرا تغییرات در عینیت را با توجه و معطوف به دلالت مبنایی اقتصاد تجزیه و تحلیل می‌کند. منظورمان از مبنایی اقتصاد در واقع اولاً همان چرایی در انتزاع مفاهیم و متغیرهای اقتصادی است که اقتصاددانان می‌کوشند از عینیت انتزاع کنند که نمونه‌هایی از آن را ذکر کردیم و ثانیاً چرایی در انتزاع روابطی است که میان آن متغیرها می‌تواند برقرار شود و ثالثاً چرایی در تعیین آن روابط در قالب روابط شناخته شده و محدود ریاضی است که از ساحت ریاضیات گزینش شده است و رابعاً چرایی در طراحی سیاستگذاری‌های اقتصادی بر اساس همان الگوهای ریاضی است که حاصل مراحل سه‌گانه قبلی است. مبنا در این نگرش را می‌توان تقریباً معادل نقش ایدئولوژی‌ها و جهان‌بینی در تحلیل قضایا در علوم انسانی تلقی کرد.

اساس علوم انسانی معاصر همین رویکرد مکانیستی است که می‌کوشد عینیت را به لسان عینیت توضیح دهد در حالی که رویکرد اسلامی در تحلیل هر مسئله مطلقاً به ظواهر بسنده نمی‌کند بلکه ظواهر و روابط بین متغیرهای انتزاع شده از عینیت را در پرتو تأثیر و نقش مبنایی تجزیه و تحلیل می‌کند. تأثیر مبنایی در ظواهر و روبنا در رویکرد اسلامی حداقل می‌تواند در دو وجه ظاهر

می‌شود: اولاً در منطق تجرید مفاهیم از عینیت است و ثانیاً در شکل دادن روابط بین آن مفاهیم استک که به صورت روابط بین متغیرهای اقتصادی ظاهر می‌شود.

برای نمونه پول و بانک و نرخ بهره و بورس و سهام و ارزش سهام و سرمایه‌گذاری و مصرف و مصرف‌کننده و مطلوبیت و ترجیحات مصرف‌کننده و سرمایه و سرمایه‌گذار و سود سرمایه و کار و کارگر و دستمزد و پس‌انداز و نرخ سپرده‌گذاری و بازار آزاد و رقابت و قیمت و ارزش و جز اینها جملگی مفاهیمی است که اقتصاددانان از ظواهر و روبنای زندگی اقتصادی جوامع انتزاع می‌کنند و سپس می‌کوشند که روابط بین آنها را با استفاده از ریاضیات در فضای انتزاعی کشف کنند.

اقتصاددانان در مرحله بعدی سعی می‌کنند که تغییرات در عینیت را به کمک همان روابط که نوعاً به صورت ریاضی بیان شده است تعبیر و تفسیر کنند. و آخرین مرحله این است که بر اساس یافته‌هایی که در مراحل قبلی بدست آورده‌اند می‌کوشند سیاست‌گذاری‌های اقتصادی را طراحی کنند. نکته بسیار مهم این است که اقتصاددانان در این رویکرد مکانیستی ادعا می‌کنند که هم روش و هم استنتاجاتشان «علمی» است. وقتی این مجموعه را علمی بنامیم آنگاه تبعیت از آن واجب عقلی خواهد بود.

برای تبیین نکات پیش گفته مثالی می‌زنیم. اگر قیمت کالایی بالا برود آنگاه تقاضا برای آن کالا کم می‌شود اما عرضه آن کالا رشد می‌کند و بالعکس در حالتی که قیمت کاهشی است تقاضا بالا می‌رود اما عرضه کمتر می‌شود زیرا که مصرف‌کننده به دنبال حداکثر کردن مطلوبیت خود از مصرف کالا است و عرضه‌کننده حداکثر سازی سودش در تولید کالا را هدف می‌گیرد. حالا از شما سؤال می‌کنم که آیا در همین گزاره‌هایی که اکنون عرض کردم خطایی وجود دارد؟ شما در پاسخ به این سؤال نخست خودتان را در فضایی تخیلی قرار می‌دهید و کالایی را در ذهن خودتان مجسم می‌کنید و صحت گزاره‌های فوق در باره آن کالا را می‌سنجید. قطعاً پاسخ شما این است که آن گزاره‌ها همگی صحیح است. اکنون این بحث را در رویکرد مکانیستی جلوتر می‌بریم و به جایی می‌رسیم که همه شما عزیزان به خوبی با آن آشنایی دارید.

از شما سؤال می‌کنم که اگر نوسان قیمت و تغییرات عرضه و تقاضا همچنان ادامه داشته باشد آیا به جایی نمی‌رسیم که در سطحی از قیمت‌ها عرضه و تقاضا با یکدیگر برابر شوند؟ حالا شما

خودتان را در فضای ریاضی قرار می‌دهید و منحنی‌های عرضه و تقاضا را در صفحه‌ی محور مختصات تجسم می‌کنید و به این نتیجه می‌رسید که تلاقی دو منحنی عرضه و تقاضا عقلاً امکان‌پذیر است. از این رو پاسخ شما قطعاً مثبت خواهد شد. اکنون به شما می‌گویم که ما این قیمت را قیمت تعادلی می‌نامیم که در آنجا مقدار تقاضا شده با مقدار عرضه شده برابری می‌کند. بعد به شما می‌گویم که آنچه گفته شد مربوط به تعادل در بازار کالا است و همین قاعده برای بازارهای دیگر مانند بازار کار و پول و سرمایه نیز صادق است. منطقاً شما می‌پذیرید زیرا ادعای بنده را صرفاً تعمیم نتایج قبلی من می‌دانید.

اکنون به شما می‌گویم که رسیدن به نقطه تعادل در همه بازارها یکی از اهداف اصلی علم اقتصاد است. و سپس از شما سؤال می‌کنم که آیا در گزاره‌هایی که عرض کردم خطایی وجود دارد؟ شما که مدتی در بازارهای تخیلی چرخی می‌زدید و مدتی در نمودارهای ریاضی مشغول بودید پاسخ می‌دهید که آن گزاره‌ها کاملاً صحیح است زیرا که هم با منطق و اصول عقلی سازگار است و هم واژه «تعادل» بسیار زیبا و دلنشین است و اصلاً ذاتاً لذت‌بخش است گوئی که خیر دنیا و آخرت در رسیدن به نقاط تعادل خلاصه می‌شود. دقیقاً مثل تعبیر آقای قالیباف از تفاهم‌نامه ده بندی است که ایشان آن را سند پیروزی ایران نامید زیرا معتقد است که ترامپی که قاتل امامان است آن را به فارسی امضاء کرده است و به همین دلیل از مردم مبعوث خواست که «باید لذتش را ببرند».

متأسفانه آنچه در تحلیل‌های که عرض کردم مفقود است برخی سؤالات و پاسخ‌های آنها است. چرا وقتی قیمت‌ها بالا می‌رود تقاضای برخی از اقشار جامعه اصلاً کمتر نمی‌شود؟ چرا باید بپذیریم که اقشاری از جامعه به سبب افزایش قیمت‌ها باید از حداقل امکانات زندگی از جمله غذا و مسکن محروم شوند؟ آیا نباید میان ثروتمند و فقیر تفاوت قائل شویم و آنان را یکسان در مقابل قدرت عملکرد عرضه و تقاضا قرار ندهیم؟ اگر پاسخ‌تان مثبت است پس چرا در علم اقتصاد متعارف وقتی از مصرف‌کننده صحبت می‌کنند فقیر و غنی را یک کاسه در نظر می‌گیرند؟ چرا باید استدلال اقتصاددانان لیبرال و مدافعان بازارهای آزاد رقابتی را بپذیریم که از کاهش دستمزدها نباید نگران شویم زیرا که با فقیرتر شدن کارگران تعدادی از آنان می‌میرند و لذا عرضه کارگر کم می‌شود و نتیجتاً قیمت کار که همان دستمزد باشد بیشتر می‌شود و تعادل خودجوش در بازار عرضه و تقاضای کار برقرار خواهد شد.

اگر شما این سؤالات و ده‌ها سؤال دیگر از این قبیل را برای معتقدان به رویکرد مکانیستی مطرح کنید فقط یک پاسخ خواهید شنید: شما کمونیست‌های خدانشناسی هستید که می‌خواهید وفاق و وحدت در جامعه را از میان بردارید و راه را برای نفوذ دشمن هموار کنید. به هر صورت از دیدگاه بنده اقتصاددانان معتقد به رویکرد مکانیستی در فضاهای رویائی و توهمات پوچ خویش غوطه‌ورند و ادعا می‌کنند که اقتصاددانان صادق و دلسوزی هستند که علم اقتصاد را در بهترین دانشگاه‌های آمریکا و سایر کشورهای غربی آموخته‌اند و اگر مانند دکتر مدنی زاده در منصب وزارت اقتصاد قرار دارند یا مانند دکتر همتی رئیس بانک مرکزی شده‌اند و مقدرات پولی کشور و تورم و ارزش پول ملی را در دست دارند هدفی جز خدمت به اقتصاد ملی ندارند و افتخارشان این است که بتوانند آموخته‌های خویش در اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال را در کنترل تورم و حفظ ارزش پول ملی و افزایش اشتغال و رشد تولیدات و پیشرفت اقتصادی به کار بندند. اما متأسفانه از این حقیقت غافلند که دانسته‌هایشان از اقتصاد سرمایه‌داری که آن را علم اقتصاد پنداشته‌اند فقط و فقط برای کشورهای ساختمانی و بافته شده است که مقدرات اقتصادی آنها در دست شرکت‌های بزرگ است. ساختار آن کشورها اساساً با اقتصاد ما که قرار است حامی توده‌های مردم باشد و زمینه‌های اقتصادی برای تقویت نظام سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشورمان را تقویت کند کاملاً متفاوت و حتی بیگانه است.

اگر از اقتصاددانان معتقد بلکه مؤمن به سرمایه‌داری لیبرال سؤال کنیم که آیا می‌توان از آموزه‌ها و نظریات اقتصادی که برای اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال و متکی بر شرکت‌های بخش خصوصی طراحی شده است استفاده کرد و آن‌ها را در تنظیم و تدبیر نظام اقتصادی در کشور خودمان که قرار است در بستر انقلاب اسلامی شکوفا شود به کار بست؟ پاسخ آنها این است که بله می‌توان اما به دو شرط.

شرط اول این است که رویکردهای انقلابی را کنار بگذاریم زیرا که لیبرالیسم اساساً انقلاب را قبول ندارد و با انقلاب به معنای تغییر دادن چارچوب‌ها و بسترها در هر شکلی چه اقتصادی باشد و چه اجتماعی و سیاسی و فرهنگی عمیقاً و مبنائاً ناسازگار است. شرط اول را می‌توان به بیان روشن‌تر اینگونه توضیح داد که به کارگیری نظریات رایج در علم اقتصاد برای رشد و توسعه اقتصادی کشورمان به شرطی امکان‌پذیر است که نخبگان و روشنفکران کشورمان به لحاظ فکری به شرحی که عرض می‌کنم اصلاح شوند:

نخبگان و روشنفکران جامعه اولاً به جای تفکر انقلابی باید از تفکر علمی صحبت کنند و ثانیاً به جای نگاه انقلابی باید نگاه اصلاح طلبی و تحول خواهی داشته باشند بدین معنی که به جای تغییر دادن بسترها و چارچوب های موجود باید اصلاحات را در چارچوب ها و سازمان ها و تشکیلات موجود جلو ببرند و ثالثاً به جای روحیه انقلابی باید راهبردهای برد-برد را اتخاذ کنند و روحیه سازشکاری و همکاری حتی با دشمنانمان را سرلوحه اقدامات خود قرار دهند و رابعاً به جای عملکرد جهادی باید بر طبق برنامه ریزی های علمی و تحت نظر مشاوران و کارشناسانی که به سرمایه داری لیبرال معتقدند عمل کنند تا این اطمینان حاصل شود که نه تنها خدشهای به اصل بازارهای آزاد وارد نمی شود بلکه مزاحمتی برای عملکرد بازارهای آزاد و رها شده ایجاد نخواهد شد تا نظم خودجوش بازار و تعادل اقتصادی بتواند برقرار شود.

ناگفته نماند که روحیه انقلابی و نگاه انقلابی و عملکرد جهادی از رهنمودهای امام شهیدمان در بیانیه گام دوم انقلاب است. غفلت از این رهنمودها به حدی است که بیم آن میرود که مذاکره با آمریکای جنایتکار حتی برای محدود کردن قدرت دفاعی کشورمان جایز تلقی شود. آقای پزشکيان چنین می پندارد که «اگر جنگ نکنیم پس چه کنیم؟» و حتی بر این عقیده است که «بر طبق مبانی دینی صلحی که دشمن، تو را به آن دعوت می کند نباید دفع کرد» و آقای قالیباف بر این عقیده است که «نگاهی که از جنگ سخن می گوید اما هیچ سازوکاری برای پایان مقتدرانه آن ندارد با نفی دیپلماسی عملاً کشور را به سمت فرسایش و درگیری بی پایان می برد.» و اگر سؤال کنیم که روند مذاکرات و امضای تفاهم نامه ها و سپس نقض آنها به دست دشمن قسم خورده انقلاب اسلامی تا چند دور میتواند بر همین روال ادامه یابد احتمالاً پاسخ می دهند این مذاکرات تا آنجا باید ادامه داشته باشد که بتوان به تفاهم نامه ای رسید که قاتل رهبر شهیدمان به آن پای بند بشود. این پاسخ دقیقاً با طرز تلقی آقای قالیباف همسوئی دارد که بر سیاق سخن سعدی در گلستان بگوئیم که بر هر تفاهم نامه ای لذتی واجب است و بر هر نقض تفاهم نامه وظیفه ای مقرر که باید به دنبال مذاکره ای دیگر رفت بدین امید که لذتی گوارا تر حاصل شود.

شرط دوم این است که باید اقتصاد ملی را به دست شرکت های بخش خصوصی بدهیم. استدلال ایشان این است که در خصوصی سازی ها نباید استثناء قائل شویم. اگر بگوئیم انفال مانند مخازن نفت و گاز و معادن زغال سنگ و جنگل ها و جز اینها متعلق به امام جامعه است و لذا نمی تواند تحت مالکیت خصوصی قرار بگیرد آنگاه نقضمان می کنند که سخن ما چیزی جز تکرار

مصادیقی از ایدئولوژی اسلامی نیست که جایگاهی در اقتصاد مدرن ندارد زیرا که اقتصاد مدرن کاملاً علمی است و از ایدئولوژی‌ها مبری است. و چنین می‌افزایند که برای رشد و شکوفائی اقتصاد کشور باید به نحو مناسبی محدودیت‌های شرعی را دور زد. همچنین است حرمت ربا و بسیاری دیگر از احکام شرعی در نظام اقتصادی کشورمان.

اما سؤال اصلی ما این است که ریشه‌های فکری این خطاها و لغزش‌ها کدام است؟ پاسخ بنده همان است که عرض کردم و اکنون در قالب دیگر و تحت عنوان دیگری بیان می‌کنم. چنین خطاهای فکری ناشی از راهبرد نفوذ غرب سلطه‌جویی است که نخبگان و روشنفکران ما را چنان فریب داده است که دولتمردان و سیاست‌گذاران کشورمان که نمایندگان از قشر نخبگان محسوب می‌شوند در فضایی از توهمات و تصورات و به دور از واقعیات قرار می‌گیرند. این قشر از نخبگان و روشنفکران با استفاده از رویکرد مکانیستی می‌کوشند که از ظواهر مشاهدات اقتصادی الگویی برای شناخت و تحلیل همان مشاهدات بسازند تا بتوانند در قبال آن مشاهدات موضع‌گیری کنند و سپس احکام سیاستی برای مدیریت و تنظیم و تدبیر آن مشاهدات صادر کنند. در تبیین بیشتر این نکته مثال دیگری ذکر می‌کنم.

آقای مدنی زاده در مصاحبه‌ای که از ایشان در باره مدیریت مصرف انرژی دیدم مضموناً چنین گفته‌اند: با توصیه‌های اخلاقی نمی‌توان مصرف کنندگان انرژی را به سمت صرفه‌جویی انرژی هدایت کرد بلکه افزایش قیمت انرژی می‌تواند مهمترین عامل در صرفه‌جویی انرژی باشد. ایشان بحث خود را چنین ادامه می‌دهد: اگر قیمت گازوئیل پائین باشد آنگاه کامیون‌داران اساساً و منطقاً انگیزه‌ای ندارند که کامیون خودشان را با مدل پیشرفته‌تری تعویض کنند که کارایی بیشتری در مصرف سوخت دارد. اما اگر قیمت گازوئیل افزایش قابل ملاحظه‌ای داشته باشد آنگاه خرید کامیونی با کارایی بالاتر سوخت برای کامیون‌داران باصرفه خواهد شد. همین استدلال می‌تواند برای خانوارها در خرید خودرو با کارایی بیشتر سوخت بنزین یا خرید لوازم برقی با کارایی بیشتر در مصرف برق البته به شرط افزایش قابل ملاحظه در قیمت بنزین یا برق نیز صادق باشد. آقای مدنی زاده در جایگاه روشنفکری که عضو هیئت علمی دانشگاه است در رویاهای شیرین خود به ملاحظه ظواهر قضایای اقتصادی اکتفا می‌کند و با علاقه و اشتیاق وافر مطالب کتاب‌های درسی در اقتصاد انرژی به روایت دانشگاه‌های آمریکا را در ضرورت رسیدن به تعادل اقتصادی در سطوح بالاتر قیمت انرژی تدریس می‌کند و ذهنیت دانشجویانش در اقتصاد انرژی را به بیراهه

می‌برد. وقتی آقای مدنی زاده در منصب وزیر اقتصاد قرار می‌گیرد قطعاً از افزایش قیمت سوخت دفاع می‌کند تا مصرف کنندگان انرژی با ملاحظه قیمت‌های سنگین انرژی به خرید لوازم انرژی بر با کارایی بالاتر هدایت شوند تا بدین سان در مصرف انرژی صرفه‌جویی شود.

اکنون نشان می‌دهیم که رویکرد مکانیستی در تحلیل قضایای اقتصادی چگونه می‌تواند وزیر اقتصاد را در قیمت‌گذاری سوخت به خطا ببرد. از ایشان سؤال می‌کنیم که چه دلیلی وجود دارد که کامیون‌داران افزایش قیمت گازوئیل مصرفی خود را با افزایش تعرفه حمل و نقل کالا یا حتی بیشتر از آن جبران نکنند و با افزایش قیمت گازوئیل درآمد بیشتری کسب نکنند؟ اگر چنین شود آنگاه مسئله صرفه‌جویی گازوئیل به تبع افزایش قیمت منتفی خواهد شد.

اکنون حالتی را فرض می‌کنیم که دولت کامیون‌داران را مجبور می‌کند که کامیون‌های خود با نمونه‌هایی که از کارائی بالاتر انرژی برخوردارند جایگزین کنند. این سؤال پیش می‌آید که صاحبان کامیون در کشورمان هزینه‌های سنگین خرید کامیون را چگونه تأمین خواهند کرد؟ آیا بازار سرمایه در کشورمان کارایی لازم برای تأمین مالی را دارد؟ پاسخ منفی است. حتی اگر فرض کنیم که مقامات دولتی بتوانند بانک‌ها را موظف کنند که تأمین مالی را عهده‌دار شوند آنگاه این سؤال پیش می‌آید که علم اقتصاد در نظام سرمایه‌داری لیبرال مکانیسم خرید کامیون برای کامیون‌دار را چگونه می‌تواند توجیه کند؟ پاسخ همان است که شما عزیزان در دانشکده‌های اقتصاد به خوبی با آن آشنا شده‌اید.

کامیون‌داران باید وام دریافتی بعلاوه بهره‌های بانکی در خلال مدت زمان بازپرداخت وام مثلاً یک دوره ۲۰ ساله را با دقت برآورد کنند. این برآورد مستلزم پیش‌بینی تغییرات نرخ بهره در خلال ۲۰ سال آینده است. آیا کامیون‌داران قادر به انجام این برآوردها هستند؟ قطعاً پاسخ منفی است. از سوی دیگر اتخاذ تصمیم نهایی برای خرید کامیون جدید مستلزم پیش‌بینی صرفه‌جویی‌های حاصل از مصرف گازوئیل در خلال این دوره ۲۰ ساله است که با توجه به استهلاک کامیون کار بسیار پیچیده‌ای است. آیا کامیون‌داران قادر به انجام این پیش‌بینی‌ها هستند؟ پاسخ منفی است. علاوه بر این اتخاذ تصمیم برای خرید کامیون جدید مستلزم پیش‌بینی تغییرات قیمت گازوئیل در خلال ۲۰ سال آینده است که قطعاً نه تنها کامیون‌داران بلکه کارشناسان ارشد اقتصاد انرژی نیز از انجام این محاسبات ناتوانند.

نهایتاً اگر فرض کنیم تمام این محاسبات ناشدنی انجام بشود آنگاه باید ارزش فعلی صرفه‌جویی‌های حاصل از کاهش مصرف سوخت محاسبه شود و با مبلغی که کامیون‌داران برای خرید کامیون جدید باید بپردازند مقایسه شود. اگر با صرفه بود خرید انجام خواهد شد. فراموش نکنیم که محاسبه ارزش فعلی صرفه‌جویی‌های حاصل از کاهش مصرف گازوئیل نیازمند استفاده از نرخ تنزیلی است که محاسبه آن بسیار پیچیده است که وارد آن نمی‌شویم.

اکنون ملاحظه می‌کنیم که توصیه وزیر اقتصاد برای افزایش قیمت گازوئیل به جهت صرفه‌جویی در مصرف گازوئیل چقدر ساده‌لوحانه است. نکاتی که عرض کردم موضوع اولیه در درس دانشجویان دوره کارشناسی اقتصاد انرژی است که اگر وزیر اقتصاد از آن مطلع بود هیچگاه چنان سخنانی در آن مصاحبه بیان نمی‌کرد. موضع‌گیری‌ها و تصمیمات آقای وزیر اقتصاد در خصوص تغییر در نرخ برابری ریال و دلار که کاهش شدید ارزش پول ملی را به دنبال داشته است یا تصمیم وی در باره تأسیس صندوق‌های ذخیره ارزی که از همین هفته عملیاتی شد و موارد دیگر جملگی کاشف از رویکرد ساده و تک‌بعدی و مکانیستی به موضوعات پیچیده و چند بُعدی اقتصادی است.

آنچه گفتیم در باره مسائلی بود که در چارچوب اقتصاد مطرح می‌شود. اگر بخواهیم در باره تأثیر سیاستگذاری‌های اقتصادی بر نظام سیاسی و اجتماعی و فرهنگی سخن بگوئیم که قطعاً از ظرفیت فکری و دانش وزیر اقتصادمان خارج است زیرا که تحصیلات ایشان در مهندسی برق بود و فقط دو سه سالی در شیگاگو اقتصاد ریاضی خوانده است و در رساله دکتری ایشان خبری از مفاهیم کلیدی و تحلیل‌های بنیانی اقتصادی و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی برای رشد و توسعه و پیشرفت اقتصادی که متناسب با اقتصاد ما باشد وجود ندارد.

با توجه به این نکات چگونه می‌توان انتظار داشت که نامبرده بتواند گامی مثبت در کاهش تورم و بهبود وضعیت معاش برای توده‌های مردم در شهرها و روستاها بردارد؟ سؤال می‌کنیم که ایشان در خلال دو سال گذشته چه دستاوردی به جز فقر و محرومیت اقتصادی برای کشور عزیزمان داشته است؟ وقتی آقای مدنی زاده تحصیل کرده دانشگاه صنعتی شریف و دانشگاه شیگاگو است که در متون آموزشی این دانشگاه‌ها از روابط متقابل سیاستگذاری‌های اقتصادی با سیاستگذاری‌ها در حوزه‌های سیاست و فرهنگ و موضوعات اجتماعی خبری نیست چگونه می‌توان انتظار داشت که ایشان بتواند اقتصاد کشور را در مسیری هدایت کند که اولاً با رهنمودهای امام شهیدمان در

ضرورت پیوست عدالت برای هر تصمیم بزرگ اقتصادی همسو باشد و ثانیاً مقوم نظام‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در کشورمان باشد؟ ضعف ایشان در مسند وزارت اقتصاد در تنظیم و تدبیر امور اقتصادی کشور را در بهترین حالت میتوان به دلیل فقر و آشفتگی دستگاه فکری ایشان دانست که ناشی از تحصیل آموزه‌های سرمایه‌داری لیبرال است.

سیر مباحثی که مطرح کردم برای آقایان پزشک‌یان و قالیباف و عراقچی و ظریف و روحانی و امثالهم صادق است. آقای پزشک‌یان که مضموناً می‌گویند چرا کشورهای منطقه نباید دورهم بنشینند و با اخلاص و صداقت و برادری مسائل اختلافی میان خودشان را رفع کنند و به توافق برسند؟ بیان آقای پزشک‌یان کاشف از این است که ایشان در تحلیل مسائل منطقه‌ای حتی به رویکرد ساده مکانیستی در مشاهده عینیت و استنتاج از ظواهر برای تحلیل مشاهدات نیز نرسیده است تا چه برسد به عبور از ظواهر و رسیدن به بواطن و کشف روابط موجود بین کشورهای همسایه و تشخیص مبانی نظام تصمیم‌گیری سیاسی آن کشورها. دلیل این ادعا روشن است. رئیس‌جمهور ایران اسلامی و انقلابی هنوز متوجه این حقیقت نشده است که کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس در واقع همگی دست‌نشانده آمریکا هستند و برای تأمین منافع آمریکا در منطقه نفس می‌کشند. بنابراین پیشنهاد رئیس‌جمهورمان در حقیقت این است که آمریکا و ایران در کنار هم بنشینند و در باره صلح و آرامش و زندگی باصفا در منطقه خلیج فارس گفتگو کنند و به توافقی برسند که هم خداوند متعال راضی باشد هم آمریکای جنایتکار.

آقای عراقچی که به تازگی کتابی تحت عنوان قدرت من/کره به چاپ رسانده است از نظر ضعف فکری وضعیت مشابهی دارد. ایشان در مقدمه چاپ دوم کتابش چنین می‌نویسد: «دیپلماسی و قدرت در تقابل با هم نیستند بلکه در یک راستا و هم‌گام یکدیگرند. دیپلماسی زمانی مؤثر است که بر پایه قدرت استوار باشد و قدرت زمانی به نتیجه پایدار می‌رسد که از مسیر دیپلماسی تثبیت شده باشد. کسانی که این دو را در برابر هم قرار می‌دهند یا یکی را فدای دیگری می‌کنند نه دیپلماسی را می‌شناسند و نه قدرت را.»

آقای عراقچی نیز در رویاهای شیرین خود خوش است و اشعار سیاسی می‌بافد. بله. تک تک کلمات آقای عراقچی زیبا و جذاب است. کلماتی مانند دیپلماسی و قدرت چه دلپسندند و اینکه دیپلماسی باید بر پایه قدرت استوار باشد و قدرت نیز تثبیت نمی‌شود الا بواسطه دیپلماسی چه عبارت‌های منسجم و مستحکم و ظریفی است اما چقدر بیهوده و پوچ و نامربوط است. گوئی آقای

عراقچی در هیچ کدام از مذاکرات حضور نداشته است بلکه در گوشه باغی یا کنج کتابخانه‌ای سال‌ها سر در کتاب‌های فلسفه سیاسی فرو برده و اکنون افاضاتی این چنین دارد. باید از ایشان خواست از رویاهایش خارج شود و به حقایق و واقعیات نظر کند تا این چنین مهمل نگوید. اصلاً از ایشان انتظار نیست که به پشت واقعیات قابل مشاهده برود و مبانی را کشف کند و روابط موجود بین پدیده‌های سیاسی را به درستی تشخیص بدهد و ارتباط متقابل آنها با تحولات اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی را بر مبانی اصول و ارزش‌های اسلامی کشف کند. فقط کافی است آنچه را در مذاکرات دیده است به درستی دیده باشد.

از ایشان سؤال می‌کنیم از کدام دیپلماسی و از کدام قدرت صحبت می‌کنید؟ آیا منظورتان از دیپلماسی همان مذاکره با آمریکاست؟ آیا منظورتان از قدرت همان توانمندی نیروهای جان برکف سپاه و ارتش و ملت مبعوث و بسیجیان و جانفداهاست؟ اگر چنین است آنگاه می‌گوئیم که بر خلاف نظر آقای عراقچی آن دیپلماسی و این قدرت قطعاً در تقابل با یکدیگرند. آن دیپلماسی اساساً نمی‌تواند بر پایه این قدرت استوار باشد و پایداری این قدرت نیز مطلقاً از مسیر دیپلماسی حاصل نخواهد شد. چرا؟ زیرا که آن دیپلماسی و این قدرت فاقد مبنای مشترک‌اند. دیپلماسی‌ای که شما از آقای ظریف آموخته‌اید و جلوه آن را در فرجام برجام دیده‌ایم که دسته گل زیبای متعفی بیش نبود بر مبنای پذیرش تسلیم‌گونه اقتدار سیاسی و نظامی آمریکا شکل گرفته است. بی‌دلیل نیست که استاد شما در دیپلماسی مضموناً میگفت که چگونه می‌خواهید با آمریکا مبارزه کنید در حالی که ابر قدرت آمریکا می‌تواند با فشار دادن یک دکمه تمام سیستم دفاعی کشورمان را فلج کند؟

از دیدگاه ما دیپلماسی بر چنین مبنای فکری که شما و استادتان در دیپلماسی دارید هیچگاه نمی‌تواند بر پایه قدرتی استوار شود که برخاسته از نیروهایی است که برای رضایت خداوند متعال و حفظ انقلاب اسلامی می‌جنگند. پایداری آن قدرت نیز فقط و فقط بر حفظ شعائر و ارزش‌های اسلام انقلابی در مسیر رهنمودهای امام راحل و امام شهیدمان و فرزند برومندشان متکی است. علاوه بر این از شما سؤال می‌کنم که کدام شیعه راستین امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌توان یافت که با قاتل رهبر شهیدمان که امام شیعیان امامیه در جهان بود رو در رو بنشیند و از تفاهم‌نامه و توافق‌نامه و پایان جنگ سخن بگوید؟ آیا رئیس جمهورمان که ارادتمند کلمات نهج‌البلاغه است جرئت می‌کند که امضایش در کنار امضای قاتل فرزند و جانشین امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را

به آن امام بزرگوار نشان بدهد؟ قطعاً خیر. اما در حیرتم از لحظه‌ای که آن امام بزرگوار از رئیس‌جمهورمان در باره آن امضاء سؤال کند.

سخن به درازا کشید و شما عزیزان را خسته کرد. بحثم را چنین جمع‌بندی می‌کنم که ریشه فکری مشکلات اقتصادی کشورمان در وابستگی فکری مقامات ارشد سیاسی و اقتصادی کشور به نظام اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال از یک‌سو و باور قلبی این مقامات به حقانیت و صحت و اعتبار آموزه‌های آن نظام است. اصلاحات اقتصادی در چارچوب فکری این مقامات ناممکن است. با اندک بضاعت علمی که دارم بر این عقیده‌ام که تا ساختار سیاسی و علمی کشور به صورت اساسی اصلاح نشود و لیبرال‌های سازشکار و دلباخته استکبار جهانی به‌ویژه آمریکای جنایتکار از صحنه‌های اقتصاد و سیاست و اندیشه اخراج نشوند امیدی به اصلاحات اقتصادی نیست.

و سبحان ربك رب العزه عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين

مسعود درخشان - ۳۰ شهریور ۱۴۰۵